

یا قوت در تحت « دیر العذاری » نقلاً عن الجاحظ ابیانی نقل میکند در باب واقعه
فسق جمعی از اصوص با راهبات دیر، از جمله این است :

و دیر العذاری فضوح لهن

وعند القسوس حدیث عجیب

خلونا بعشرین صوفیة

و نیک الرواهب امر غریب

و این ابیات گویا در قرن اول هجرت گفته شده است و صوفیه را شاعر بر راهبات
اطلاق کرده است .

|| در عبارات جاحظ در الحیوان ۴ : ۱۳۶ - ۱۳۷

ابن صیاد :

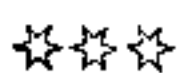
حدیث غریبی در خصوص او (لسان ۵ : ۲۹۸)

حرف ((ط))

ط

ط :

طرابلس، مغناطیس، امپراطور، ایتالیا، انطاکیه، ایتالیه، ارسطو، افلاطون،
 اسطوخودوس، طربزون، قسطنطنیه، طیسفون، نسطوریه، بطریق، ذیمقراطیس،
 طاق (در مقابل جفت) فارسی است تقریباً بنحو قطع و یقین معذک هم طاء دارد و
 هم قاف (مثال خوبی است برای عدم اطراد قاعده معروفه هشت حرف اندالغ)، غرناطه،
 نظر زبورغ، انسطوس، قاطیغوریاس، مجسطی، سطر، غلطیدن، طیانچه،
 طیاندن، ظهمورث، طلحند، بقراط، انطرب، ملطیه، سقراط، قنطار، قیراط،
 قرطبه، ارثماطیقی، طوبیقا.



بربط که گوید در عربی مستعمل نیست در شاهنامه مکرراً استعمال شده است.

طائیس :

«الرهبان الذین كانوا يعيشون طول حياتهم فوق عمود وهم كشيرون في المشرق
 لاقى المغرب» (محاضرات جویدی ص ۳۱) حالاً فهمیدم منشأ اینک پفنوس طائیس
 چرا بالای ستون رفت و مدت یکی دو سالی (ظ) آنجا در فوق آن ماند، تا کنون
 هیچ درست علت این کار عجیب را تصور نمیتوانستم بکنم.

طائسی :

«فوثی [محدث خوارزمشاه] همذان امیراً من اقاربه من جهة والدته يقال له
 طائسی وجعل في البلاد جميعها ابنه ركن الدين» (ابن الاثير اوایل سنه ۶۱۴ هج
 ۲۰۷: ۱۲)؛ ایقان طائسی (سنه ۶۲۰ ص ۲۷۰ مکرراً میدانم هموست یانه).

۱- لا بدنهان کلمه دانی معروف حالیه است بمعنی خال عربی.

سنقر جق طایسی شخص دیگر است از امرای جلال‌الدین منکبرنی، نسوی
ص ۹۱. رجوع نیز بوریقه یغان طایسی.
طار:

تاریعی ساز معروف (الکتبی ۱۰۲ سه مرتبه).

طاق و سظام:

که قرها شکل خسرو پیر ویزرا باشد نیز روی آن ساخته نزدیک کرمانشاهان
[و در شمالی آن] است و در شرقی کرمانشاهان در امتداد همین کوه بفاصله یک منزل
بیستون واقع شده و آن عبارت از کوه سر اشیب قائمی است الخ (جغرافی محمد صفی
خان). مقصود تباین و بعد مسافت بین طاق و سظام و بیستون و تباین صور آنهاست که
بعضی گویا ادعای اتحاد آنرا کرده اند. طاق و سظام در شمالی کرمانشاه و بکلی
نزدیک آن است و صور آن معروف جمیع جغرافیین بوده است، در صورتیکه بیستون
یک منزل در شرقی کرمانشاه است و صور آن را گویا جغرافیین عرب نمیدانسته
و نمی شناخته اند، چه خیلی از راه مرتفع است و دیدن آن موقوف بصعود در کوه است.
در نقشه سر نیپ اسم هر دو موضع یعنی طاق و سظام و بیستون با موقع آنها مسطور
است و هیچکدام از طاق و سظام و بیستون ربطی بقصر شیرین ندارند که مبلغی بعید
در مغرب کرمانشاه و در نزدیکی سرحد ایران و عثمانی است.

شکل شب‌دیز با خسرو در جلد اخیر رولسن نیز هست و تصریح میکند که
این شکل شب‌دیز است. رجوع ایز به هاشم یاقوت ۳: ۲۵۰ و ابن القتیبه ۲۱۶ که چیزی
درین خصوص نوشته‌ام و كذلك به هاشم لسترنج ص ۱۸۷.

طالع نامه:

در کن‌الدین کیخسرو بن علاء‌الدین ما قبل آخرین پادشاهان اسماعیلی الموت
(مسائل پارسیه ۹: ۴۲۱)

طالقان:

همان چیچکتوی حالیه یا بکلی نزدیک بدنان بوده است (لسترنج ۴۲۳-۴۲۴ ح).

طامات :

ظ = اکاذیب ، احادیث یا حکایات اختراعی قلبی دروغی
 «ومن طاماته حدثنا...» (لسان ۵ : ۲۲۸).
 «[حدث] عن النبي ص بطامات وبلایا» (۶ : ۲۹۷)
 شواهد دیگر این استعمال جمع شود .

ابو طاهر :

ملك اللر ، حث ۱۰۴ ، ۱۳۲۰

طاهر بن الحسين 'سیستانی :

ممدوح منجيك (ظ) .

وپسرش حسین بن طاهر . اولی در ترجمه تاریخ یمنی ملحق بتاریخ بخارا

للمرشیخی ص ۱۱۷ ، دومی ص ۱۱۸ ، ۱۲۲ .

- اولی : ابن الاثیر ۸ : ۲۲۱ - ۲۲۲ .

- دومی : گردیزی ۴۷ .



وفات طاهر بن الحسين 'قطعاً بعد از ۳۵۴ است که سنه استصراخ خلف بن
 احمد است ببخاری از دست او پس از رجوع وی از حج (کما فی المتبى ۱ : ۸) و باید یکی
 دو یا سه یا چهار سالی بعد از این تاریخ یعنی بعد از ۳۵۴ باشد . پس میتوان گفت وفات
 او مابین ۳۵۴ - ۳۶۰ است باقوی احتمالات ، اینها که نرشم برای یادداشت بود که
 فوراً مطالب عتبی و غیره راجع بطاهر یادم نرود و بتاریخ سیستان رجوع نکرده
 بودم ، حالا که رجوع کردم می بینم که وی قطعاً تا سنه ۳۵۸ در حیات بوده است
 (تاریخ سیستان ۲۷۰) .

بعد الحمد لله معلوم شد که وفات این طاهر بن الحسين (که همه جا در تاریخ
 سیستان او را طاهر بوعلی باضافه طاهر بیوعلی اضافه بنوت می نامند) دو شب مانده از

شعبان سنه ۳۵۸ بوده است و كذلك جلوس پسر او الحسين بن طاهر و مكنى بابو احمد (تاريخ سيستان ص ۲۷۱). بعد ديدم در همان ص گوید وفات او در شب يكشنبه بود ده روز مانده از ذی القعدة سنه ۳۵۹ و على العجالة نمیدانم کدام يك صحيح است و لابد در عبارت سقطی باید باشد و یکی ازین دو تاریخ از آن وفات طاهر قطعاً نیست، ولی عبارت در دومی اصرح است بلکه صریح صریح است و اولی شاید راجع باقامت خلف بن احمد درست باشد. خیر تقریباً بل تحقیقاً قطعی است که وفات این طاهر بن الحسين ده روز مانده از ذی القعدة سنه ۳۵۹ بود (ص ۲۷۱) و وفات پسرش و جانشینش حسین بن طاهر در سنه ۳۷۳ یا اندکی بعد از آن بوده است، چه وی در سنه ۳۷۳ در حیات بوده است (ص ۲۷۵) و در ۱۷ رجب این سال با خلف بن احمد صلح کرده است و در اثناء جشنها و مهمانیهایی که در نتیجه این صلح که بر له خلف و بر علیه حسین بود خلف باو میداد در طاق پس از بیست روز مهمانی حسین وفات یافت (ص ۲۷۷) [و قطعاً مسموم شده بوده است بدست آن مکار غدار منافق خبیث «تارتوف» فقیه محدث یعنی خلف بن احمد که حکایت مکرها و غدرهای او در کشتن مردم در ذیل ابوشجاع و ابن الاثیر مسطور است]. پس قطعاً و حتماً وفات او با در سال ۳۷۳ بوده است یا در اوایل ۳۷۴ بدون هیچ شکى.

اینرا هم بگویم که در تاریخ سیستان گویا هیچوقت این طاهر صاحب ترجمه را طاهر بن الحسين ننامیده است، بلکه همیشه او را طاهر بوعلی (باضافه طاهر بن بوعلی اضافه بنوت یعنی طاهر بن بوعلی - کنیه خود طاهر ابوالحسین بوده است ص ۲۶۲، ۲۶۵) می نامد و از ص ۲۶۲ بر می آید که نسب او طاهر بن محمد بن ابی تمیم بوده است و در ص ۲۶۴ او را ابو الحسن (ظ ابوالحسین) طاهر بن ابی علی التمیمی نگاشته است که از مجموع اینها معلوم میشود که بنابر تاریخ سیستان نام پدر این طاهر محمد و کنیه او یعنی کنیه محمد ابوعلی بوده است. پس اینکه یمنی ۱: ۹۸ و تتبع او ظاهراً ابن الاثیر ۸: ۲۲۱ و ۲۲۲ او را طاهر بن الحسين میخوانند ندانستم منشأ آن از کجاست و جرئت نمیکنم نه یمنی را که خود (ظ) معاصر اغلب این وقایع بوده است

و نه ابن الاثیر مدقق را نسبت به غلط و سهو دهم و نه تاریخ سیستان را که صاحب آن فوق العاده با اطلاع از امور و اخبار سیستان بوده است ، مگر آنکه باز حمل بوقوع تصحیف و تحریف در نسخ تاریخ سیستان کرده شود .

احتمال نیز دارد که چون کنیه ابن طاهر ابوالحسین بوده است کما مر شاید عتبی (و بتبع او ابن الاثیر) طاهر ابوالحسین را به طاهر بن الحسین تصحیف نموده بوده است [گر چه اسلوب عبارت عربی ابوالحسین طاهر گفتن است نه طاهر ابوالحسین ، یعنی سیاق عربی تقدیم کنیه است بر اسم نه بر عکس . پس این احتمال قدری ضعیف میشود] و احتمال نیز میرود که چون اسم پسرش و جانشینش باجماع حسین بوده است و کنیه خود او نیز ابوالحسین از مجموع این حسینها یعنی (با نساخ او) خیال کرده اند که نام پدر او نیز الحسین بوده است ، والله اعلم .

بعد دیدم در تیسیمه ۴ : ۱۲۳ در شرح حال ابوبکر خوارزمی معروف [متولد در سنه ۳۲۳ و متوفی در سنه ۳۸۳ - ص ۱۲۷] نوشته است : « ثم قصد سجستان و تمکن من والیها ابی الحسین طاهر بن محمد و مدحه و اخذ صلته ثم هجاه و اوحشه حتی اطل سجنه ... » ص ۱۲۵ : « فجعل الله له من مضیق الحبس مخرجاً فنهض الی غر شستان و کانت حاله مع صاحبها ابن شار کهی مع طاهر الخ » و هیچ شکمی نیست از مقایسه توازیخ و تقرینه کنیه او ابوالحسین که مراد همین طاهر مانحن فیه است و نمیتواند طاهر بن محمد بن عمرو بن اللیث مراد باشد ، چه او در سنه ۲۹۶ اسیر سبکری شده به بغداد فرستاده شد و دیگر به سیستان مراجعت نکرد (ابن الاثیر ۸ : ۲۲ و تاریخ سیستان ۲۲۰-۲۲۲ و جهان آرا ۲۷۳) . گفتیم که تولد ابوبکر خوارزمی در سنه ۳۲۳ بوده است ، پس کماتری محال است که مراد آن طاهر بن محمد باشد از ولایه سیستان و لابد و بدون هیچ شکمی مراد همین طاهر مانحن فیه است ، چه انتصاب او به حکومت سیستان به نیابت خلف بن احمد در موقع سفر این اخیر به حج در سنه ۳۵۳ و وفات او در سنه ۳۵۹ بوده است کما مر . پس واقعه خوارزمی با او نیز بین این دو سنه یعنی ۳۵۳-۳۵۹ خواهد شد بالضروره و خوارزمی در آنوقت بنا بر این مردی بوده است اقلایسی ساله و اکثر آسی و شش ساله . پس این تصریح تعالی بنام پدر این

طاهر که محمد است کماثری حق را بکلی با تاریخ سیستان میدهد و کفه اعتماد را کاملاً بظرف آن راجع می نماید و قطعاً بنابراین باید «طاهر بن الحسین» در عبارت عتبی و ابن الاثیر را حمل بر تصحیف نساخ یاسهو مؤلفین مزبورین (و در حقیقت سهو عتبی فقط، چه ابن الاثیر بی کم و زیاد درین فقره متقلدست نه مجتهد و مستقل بالرای) نمود. درص ۱۴۷ از تیسمة همان جلد در بیت از خوارزمی مذکور در هجو ابی حسین «طاهر السجزی» مذکور است که بدیهی است در هجو همین طاهر مانحن فیه است ولی بیت دوم گویا محرف است، و در هر صورت من مقصود از آن را نفهمیدم، درص ۱۷۱-۱۷۲ از رسائل خوارزمی مذکور طبع الجوائب مکتوبی مندرج است بعنوان «و کتب الی قاضی سجستان حین نکیه امرها» که از فحوای آن واضحاً برمی آید که خود او نیز در آن حین در سجستان و خود او نیز منکوب بوده است و بقاضی مذکور تسلیم هم در دبه هم در د می دهد و در ضمن قدح بسیار در حق «والینا هذا» که اسم نمی برد ولی بقراین مذکور سابقاً شکی نیست که مراد همان طاهر ابن محمد مذکور است می نماید، فالحمد لله علی ما هدانا للصواب و فهمیدیم که عتبی و ابن الاثیر بکلی در نام پدر این طاهر اشتباه کرده اند که حسین نوشته اند و صواب محمد است. فحمداً له حمداً له.

ابو طاهر خانوتی :

«سأوة... و فی وسط الجامع خزانة الكتب المنسوبة الی الوزير ابی طاهر الخاتونی فیها کل کتاب معتبر کان فی زمانه مع اشیاء نادرة من الخطوط المنسوبة والاصطرابات والکرات.» (آثار البلاد ۲۵۹)

ابو طاهر خانوتی در حق (مجدد الملک ابو الفضل قمی) قطعه ای گوید

می بنازد به مال مجدد الملک

چون زن قحبه از تجمل خویش

هست راجح بر آن تجمل او

جامه ژندم وزن درویش

(جامع التواریخ a 243 , f. 7628 Add)

طاهر همدانی [بابا-]:

دل عاشق بسان چوب تر بی

سری سوجه سری خونابه ریجه

شبیبه بدین مضمون دو بیت ذیل است لبعضهم (بدون تسمیة القائل):

يقولون ان الحب كالنار في الحشا

الا كذبوا فالنار تذكو وتحمد

وما هي الا جذوة مس عودها

ندی فهی لا نخبو و لا تتوقد

(ابن خلیکان ۲: ۲۱۰)

|| منشأ احتمالی این بیت منسوب باو :

بهر الفی الف قدی بر آید

الف قدم که در الف آمد ستم

وقبله :

من آن بحر م که در ظرف آمد ستم

من آن نقطه که در حرف آمد ستم

که یکی از ایرانیان بنقل مسیومینورسکی ازودردائرة المعارف اسلامی (در تحت «طاهر») توجیحات بسیار عجیب و غریب از قبیل خیالات بنگیان و چرسیان نموده است، با احتمال بسیار قوی فقره ذیل بوده است که قزوینی در عجایب المخلوقات (طبع و وستنفلد ص ۸۶-۸۷) از بعضی علما نقل میکند و لا بد بین علمای مسلمین این فقره مشهور بوده و لابد هنوز هم هست بقرینه اینکه یکی از «تذ» های بابیه عین همین حرف است چنانکه خواهید دید که عین این مطلب را برداشته اند و در کتابهای خود - مخصوصاً بهائیه - تکرار میکنند و بتسامع همه جا صحبت از این

«نکته» میشود است و لابد و بدون شك قائل این بیت خواه با باطاهر باشد خواه غیر او
ازین «مقاله» [تئوری] خیالاتش مشرب شده بوده است و همین مضمون را قطعاً
خواسته است در بیت خود بدان تلویح نماید بدون هیچ شک و عقیده این ضعیف ، و هذا
نقل مقاله القزوينی (ص ۸۶) :

فصل فی بعض العجایب المتعلقة بتسکر السنین ، قال بعض العلماء ان الله تعالى فی
کل الف سنة بعث نبیاً بمعجزات غریبة واضحة و بینات عجیبة لاثحة لرفع اعلام
دینہ القديم و ظهور صراطه المستقیم و لیس یقول علی رأس کل الف سنة بل فی کل
الف سنة فجازان یكون بین النبیین اکثر من الف سنة و اقل منه و كان فی الالف الاول
آدم ابوالبشر و فی الالف الثانی نوح شیخ المرسلین ع و فی الثالث ابراهیم خلیل الله ع
و فی الرابع موسی کلیم الله ع و فی الخامس سلیمان بن داود نبی الله ع و فی السادس
عیسی روح الله و کلمته ع و فی السابع محمد رسول الله و حبیبہ صلعم ، ثم ختمت به النبوة
وانتهت الالف الدنیا بالفه لما روی عن سعید بن جبیر عن ابن عباس ان الدنیا جمعة من
جمع الآخرة سبعة آلاف سنة و قد مضی ستة آلاف و مائة و ثمانین علیها مئون و علی
رأس کل مائة سنة من مبعث نبینا صلعم یظهر صاحب علم یرفع اعلام العلم فعلى رأس
المائة الاولى ، الخ [ثم اخذ یعدد مجددی رؤس المآت فی الاسلام مما لا حاجة بنا
الی ذکره] .

اسمش بدون شرح حال در تاریخ گزیده ۷۹۶ (در ضمن شعرا و اسامی
عرفا) .

- ریاض العارفين ص ۱۰۲-۱۰۳ .

- مجمع الفصحا ۱ : ۳۲۶-۳۲۷ .

- در نفحات و دولت شاه نیا فتم و گویند دارد .

- راحة الصدور ۹۸-۹۹ .

- در تاریخ ادبیات براون ۲ : ۲۶۰-۲۶۱ (اصلاً و ابداً چیز تازه ای جز مندرجات

راحة الصدور و اشاره به ریاض العارفين ندارد ، جز نقل اثر و کوفسکی که نهند انم

اواز که نقل کرده است ، که باباطاهر ابوعلی سینارا ملاقات کرده است و این تاریخاً هیچ مستبعد و غیر محتمل نیست .

– مقدمه هوارت بر رباعیات او که شاید چیزی تازه در خصوص ترجمه حال او داشته باشد ، عجاله فرصت رجوع بآن ندارم .

– ترجمه حال مختصری از او در آنشکده ^b ۱۳۵۰ .

شعری بسیار خوب ازودر فرهنگ ناصری در لغت «الاله» .

– رجوع کنید نیز بوریقات «امسیت کردیا و اصبحت عربیا»

– مقدمه دیوان او که اخیراً (ظ ۱۳۰۶) در طهران چاپ شده است .

[مکتوب مینورسکی]

7 . III . 928

هو

دوست فاضل محترم شرح مسیو بلوشه (Cat II, 291) راجع بنسخه 1903 arabe گویا باید قدری ترمیم شود .

fol 100 ... اعلم ایها الاخ الحبيب ... ان الشيخ الصالح المدعو بابي البقا الاحمدی الذي كان سببا في تحريك دواعي العبد لابر از هذا الخطاب ذ كر لي غيرها مرة وحلف علي ان هذه الاشارات المنسوبة للاستاذ العارف باباطاهر لها عنده من سنة ثلاث وخمسين وثلاثمائة^۲ وانها وقعت منه في بئر زمزم في تلك السنة قال فوقفت مبهوتا واذا ير جل نشل دلوا من البئر فطلعت فيه واخذتها فلم اجذبها بللا ولم يصب الماء غير جلدتها واعترضتها على جماعة من العلماء المشهورين فامسكوا عن الهجوم عليها لتدقيق معانيها وغموض عبارتها ولان مبداء فهم معانيها وراء مدارك الفقيه فعلمت بوسطة هذه الواقعة انها كانت امانة عنده لنا و ان الله تعالى يريد بقاء نفعها وشهوتها على يد العبد انشاء الله تعالى ... فلما جاء اوان الفتح ورد الامانة الي اهلها لح علي كثيرا وسالني براراً في كتابة عليه وبيان معانيها فامسكت عن ذلك الي ان

۱- جلد اول یادداشت‌های قزوینی و تعلیقات کتاب شد الاذار (. ۱ . ۱)

۲- مرحوم قزوینی زیر آن افزوده است : «ثمانه ظظ»

وقع الاذن والتميز من السيد المالك وتطلبت ولم يمكنه القدوة من ذلك فعلمت ان من علامة الاذن [و] التيسير وان كل ميسر لما خلق له و كل علم له رجال و كل مقام له مقال و كان او ان تنزل هذا الخطاب من سماء المعنى الى ارض الحس والبيان بالعناية والتوفيق في شوال سنة تسع وثمانين وثمانمائة ... و كان فراغ من نسخة رابع شهر شعبان سنة تسعين وثمانمائة على يد العبد الفقير واحوجهم الى عفو الله ومغفرته ورحمته جاني بك بن عبدالله العزيزي غفر الله له وامن نظري في هذا الكتاب الخ .

بندۀ ناچيز ملتفت نميشوم : ۱) چه چيز يهلوي شيخ ابوالبقا از سال ۳۵۳ بوده ؟ عين متن كلمات قصار بابا طاهر يا تفسير آن كه مؤلفش خود ابوالبقا باشد ؟ ۲) رول rôle جاني بك چه بود ؟ آيا منحصر بود بنوشتن آن چيزي كه ابوالبقا ميگفت ؟ يا اين كه او تفسير (خطاب ؟) اشارات خود بابا طاهر كه پيش ابوالبقا بود تأليف کرده است ؟ ۳) السيد المالك كه ميتواند باشد ؟

چه حيف است كه دير و زبا سر كار در اين مخصوص گفتگو نكردم و اينك باز مزاحم اوقات شريف شدم .

مع الشكر و المحبة

و . مينورسكي (۱)

طبر تو :

مجلد وفات سعد بن ابوبكر بن سعد بن زنگي قريه يا قصبه اي بود يا هنوز هم هست از اعمال تفرش - رجوع بوصاف ص ۱۸۱ و هامش آن و جامع التواريخ طبع بلوشه ص ۵۵۵ و فهرست اعلام جلد دوم و صاف از راقم سطور ، نظام التواريخ ۸۹ : تور ؛ جامع مذکور : « تورقو (حل : تورقو ، ظ . تورقو) از اعمال پراهان » ؛ جامع جلد سلفريان بنقل بلوشه در موضوع مذکور : طبري (طبرش ou [= تفرش] از اعمال قم .

* * *

شهر طبر تو ؟ كه اتابك سعد در آن مريض شده وفات نمود ، كجاست (وصاف ۱۸۶) .

طبرسی :

در نسبت صاحب مجمع البیان و پسرش صاحب مکارم الاخلاق و نواده اش صاحب مشکوة الانوار و شاید بل بنحو قطع در نسبت صاحب احتجاج).

صواب طبرسی (= تفرشی) است ، رجوع بتاریخ بیهق در ترجمه ابوعلی الفضل ابن الحسین (الحسن ظ) الطبرسی [صاحب مجمع البیان] ۱۴۲۸ که صریحاً و واضحاً در شرح حال ابوعلی الفضل بن الحسن مذکور گوید «طبرس منزلی است میان قاشان و اصفهان و اصل ایشان از آن بقعت بوده است و ایشان در مشهد سناباد طوس متوطن بوده اند ، و این امام ... باقصبه [یعنی ظ سبزوار] انتقال کرد در سنه ۵۲۳».

پس چنانکه ملاحظه میشود بتصریح معاصرو هم شهری [یعنی هم شهری نازوی او که سبزوار باشد نه هم شهری اصلی که طبرس باشد] او ابو الحسن بیهقی نسبت طبرسی در خصوص صاحب مجمع البیان و خانوادہ اش [ولابد نیز در خصوص صاحب احتجاج ، چه این نسبت بجز بطبرس بچیز دیگر چنانکه خواهیم گفت نمیتواند باشد] اصلاً و ابداً ربطی و مناسبتی با طبرستان چنانکه بین متأخرین غلطاً مشهور است ندارد بلکه منسوب است به «طبرس بسکون باء موحدہ و فتح طاء (علی ما هو المشهور) و کسر راء همماه (علی ما هو المشهور) که منزلی است میان کاشان و اصفهان» و این نقطه هیچ موضع دیگر نمیتواند باشد جز تفرش معروف خودمان در عراق ایران بدلیل تعیین موقع جغرافی آن چنانکه گفتیم بتوسط بیهقی «عاصرو هم شهری او و نیز بتوسط صاحب تاریخ قم (رجوع بفهرست الاماکن آن باملای طبرش) و در هیچ مأخذی و هیچ کتابی از کتب مسالك و معالک طبرس نام جائی غیر همین طبرس مانحن فیه (یعنی تفرش حالیه) دیده نشده است . و عجیب است که در اسباب سمعانی اصلاً و ابداً نسبت طبرسی مذکور نیست و در یاقوت هم كذلك کلمه طبرس یا طبرش ابداً مذکور نیست و قدیم ترین جائی که این کلمه مذکور است در تاریخ قم است که در حدود سنه ۳۷۸ تألیف شده که مفصلاً از ناحیه طبرش صحبت میکند .

(آقای اقبال میگفتند که یکی از اتابکان فارس درین نقطه وفات نمود)

سپس در راحة الصدور راوندی در دو موضع یکی در ص ۳۰ که گوید: «و
عوانان بددین از قم و کاشان و آبه و طبرش وری و فراهان و نواحی قزوین و اهر و
زنکان جمله رافضی و اشعری در لشکر سلطان افتادند»، دیگر در ص ۳۹۴-۳۹۵
پس از مبلغی قدح در حق «رافضیان» گوید: «و شرح فضایح و قبایح رافضیان و خبیث
عقیدت ایشان در کتابی مفرد آورده ام و شمس الدین لاغری این بیتها خوش گفت:
خسرو اهدت جای باطنیان

قم و کاشان و آبه و طبرش

آبروی چهار بار بدار

و اندرین چار جای زن آتش

پس فراهان بسوز و مصلح گاه

تا چهارت ثواب گردد شش

و در نسوی ص ۲۳۰ گوید: «شرف الدین علی التفرشی وزیر السلطان [جلال
الدین منکبرنی] بالعراق کان ... من رؤساء تفرش وهی کورة من کور العراق» و
همین شخص را در جهانگشا ۲: ۱۹۱ با اسم شرف الدین علی طبرشی (نخ: طبرسی)
که وزیر عراق بود، تعبیر کرده است.

در کتاب البلدان یعقوبی ۷: ۲۷۴ گوید: «من رسائیک قم طبرس»

که بدون شبهه مراد همین طبرس است.

در تزهة القلوب در تحت عنوان «نومان قم و کاشان» ص ۶۸ گوید: «تفرش ...

و مردم آنجا شیعی اثنی عشری اند...»

مرحوم مجلسی نیز بنقل صاحب روضات از ریاض العلماء شاگرد آن مرحوم

ص ۱۸ و ۳۹۰ بهمین عقیده بوده [علی ما هو الصواب] که طبرسی منسوب بطبرس

بمعنی تفرش است، معذک صاحب روضات و عموم متأخرین این کلمه را غلطاً و اضحاً

فاحشاً منسوب بطبرستان میدانند و حال آنکه هیچ جا و در هیچ کتبی از کتب

قدما چنین نسبتی در خصوص طبرستان در شرح حال هیچکس از مشاهیر دیده و

شنیده نشده بل در نسبت بطبرستان فقط طبرسی در قدیم و طبرستانی و ماژندرابی در

قرون متأخره شنیده شده لا غیر . باری عین عبارت صاحب روضات در خصوص نسبت طبرسی در شرح حال طبرسی دیگر حسن بن علی صاحب احتجاج پس از بیان آنکه این نسبت بزعم فاسد او منسوب بطبرستان است گوید :

«وفی الرياض [یعنی ریاض العلماء] نقلاً عن شیخه واستاذہ العلامة المجلسی رہ استظهر کون الطبرسی معرب تفریسی نسبة الی تفریش الذی هو من توابع قم المحروسة قال وقال به بعض اهل العصر ایضاً [که بوده این اهل العصر؟ در شیخ حرّ آملی که غالباً صاحب ریاض از وی بعض اهل العصر تعبیر میکنند گشتم در شرح حال این طبرسی و طبرسی صاحب مجمع البیان هیچکدام چنین چیزی نداشت] و هو غریب» (II) انظر ایضاً الروضات ص ۳۹۰، و حال آنکه غریب و غلط و بی اساس تقیده واهی مبنی بر جهل و عدم تتبع خود او یعنی صاحب روضات و عموم متأخرین است که او این کلمه را طبرسی بفتح حین و سکون راء میخوانند [به جای فتح طاء و سکون باء و فتح یا کسر راء] و ثانیاً این کلمه را نسبت بطبرستان میدانند و بهمین علت هم آنرا بضبط مذکور میخوانند یعنی اشتباه اولی ایشان نتیجه اشتباه دومی و معلول آنست نه آنکه دو اشتباه مستقل باشد .

فذلک ما أخذ در خصوص طبرس نه شرح حال طبرسی :

- تاریخ بیهق ۱۴۲۸ .
- تاریخ قم (رجوع بفهرست آن)
- راحة الصدور ص ۳۰، ۳۹۵ .
- سیرة جلال الدین للنسوی ص ۱۳۰ .
- تاریخ جهانگشای جوینی ۲ : ۱۹۱ .
- و صاف (از آقای اقبال پرسیده شود) .
- روضات ۱۸، ۳۹۰، ۵۱۲ .
- مستدرک الوسائل ۳ : ۴۸۶ .

و منخفی نماید که تاریخ تألیف مجمع البیان بتصریح صاحب روضات در منتصف

ذی‌العقدہ سنہ ۵۳۴ است و حالاً باید دید که آیا در مجمع‌البیان از کشاف زمخشری اسم برده یا نه، و اگر فی الواقع اسم برده معلوم خواهد شد که فقط شش سال بعد از اتمام تألیف کشاف (در ۵۲۸) آن کتاب با اندازه‌ای معروف شده بوده که نسخه‌ای بدست طبرسی رسیده بوده است. در هر صورت چیزی که یقین است آنست که بتصریح تاریخ بیهق وروضات الجنات طبرسی اختصاری از کشاف زمخشری تألیف نموده بوده است، ولی معلوم نیست (برای راقم سطور) که آیا این اختصار کشاف قبل از تألیف مجمع بوده یا بعد از آن. ان شاء الله پس از وصول مجمع‌البیان و مطالعۀ آن شاید معلوم شود که آیا در این کتاب اسمی از کشاف برده یعنی بعبارة اخری آیا کماذ کرنا فقط پنج شش سالی بعد از تألیف کشاف در مکه نسخه‌ای از آن در ایران بدست مؤلف مانحن فیه رسیده بوده است؟

مطلقاً نسبت بطبرس یعنی تفرش است بقول صاحب ریاض‌العلما (روضات ۳۹۰) وحق بکلی با اوست چنانکه در رریقات سابقه اثبات نموده‌ایم، ولی روضات همین جا در ص ۳۹۱ و در سابق در ترجمۀ حال طبرسی صاحب احتجاج ص ۱۸ این مسئله حق را رد میکنند و باز دنبال همان غلط مشهور را که طبرسی نسبت بطبرستان است میگیرند.

الاهام السعید ابوعلی الفضل بن الحسین الطبرسی، طبرس منزلی است میان قاشان و اصفهان و اصل ایشان از آن بقعت بوده است... و او را تفسیری است مصنف (منصف؟) ده مجلد و او را تصانیف بسیار است در نحو و لغت و علوم حساب و جبر و مقابله و توفی بقصبة سبزوار ليلة الاضحی العاشر من ذی‌الحججة سنة ثمان و اربعین و خمسمائة (تاریخ بیهق ۵ ۱۴۳ f. 3587 Or).

طبرك:

قلعة طبرك بر جانب شمال (ری) دریای کوه افتاده است و ولایت و قصر آن در پس آن کوه (نزهة القلوب)، کوه طبرك ری بر و معدن نقره است اما چندانك برو خرج کنند هم چندان باز میدهد و سودی نکند (ایضاً).

ازین دو قرینه تقریباً یقین میشود که قلعة طبرك در همین موضعی است که

الان «پس قلعه» گویند و آثار قلعه و سنکر بر گردنه بین دربند و پس قلعه الان بجاست و عوام قلعه شاهمیران گویند و لفظ «پس قلعه» خود نیز يك دليل است بر
طبرك :

«و [انابك ایلد كز و سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملكشاه در سنه احدی و ستین و خمسمائه] ایالت ری بعمر [بن] علی باز دادند و او قلعه طبرك را عمارت فرمود و آلات و ذخایر بسیار بنهاد و احكامهء عظیم كرد كه از هجـوم اینانج ایمن نبود» (راحة الصدر S. P. 1314, f. 119).

رجوع کنید برای شرح این قلعه كه بر ظاهر ری بوده است به معجم البلدان یا قوت كه مشروحاً کیفیت خراب كردن طغرل بن ارسلان پسر همین ارسلان مذکور این قلعه را در آنجا مسطور است و همچنین گویا شرح مختصری از این قلعه در نزهة القلوب حمدالله مستوفی مسطور است.

قلعه طبرك قلعه دیگر بوده است نیز در اصفهان (در عالم آرا در سلطنت شاه عباس شرحی از آن میدهد).

طبروق ، Tabruk :

طبروق است املاي این کلمه Tabruk كه شهری است در طرابلس غرب (جريدة العلم ۲۶ ذی الحجه ۱۳۲۹).

طبری [تاریخ-] :

آنچه متعلق به ایران است :

ج ۱ حلقه ۱ ص ۱۴۷-۱۴۹ (جیومرت) ۱۵۴-۱۵۵ (اوشهنج) ۱۷۰-۱۷۲ (اوشهنج) ۱۷۴-۱۷۶ (بیوراسب و طهمورث و ظهور بوناسف) ۱۷۸، ۱۷۹ - ۱۸۳ (جم الشیند) ۲۰۱-۲۱۱ (بیوراسب) ۲۲۵-۲۳۰ (افریدون و بنوه سلم و طوج و ایرج) ۳۲۳-۳۲۵ (الضحاک و نمرود)، ۴۳۰-۴۴۰ (منوشهر و فراسیات)

ج ۲ از حلقه اولی : ۵۲۹ - ۵۳۵ (فراسیات ، زو ، کیقباد) ۵۹۷۰ - ۶۱۹
(کیقاوس و کیخسرو) .

طبّاط :

ظ = اضطراب و تزلزل و agitation ، « کار خراسان در طبّاط و اضطراب
بود » (جهانگشا : ۲۶۹ : ۱) .
همین امشب در طبّیات یابدایع دیدم .

|| بمعنی چوکان یا چیزی از آن قبیل که گوی با آن زنند (دیوان بدیع -
الزمان ۵۹) .

- حاشیه تاریخ بیهقی

طبّق :

« (وهذا) الشیء (طبقه بالكسر والتحرّك وطباقه [و طبقه] ككتاب) »
(تاج العروس) .

« وهذا طبق هذا ای مطابقه » (اقرب الموارد) .

طبقات ناصری :

یکی از دختران سلطان ابراهیم غزنوی در حباله جد سوم مصنف طبقات
امام عبدالخالق جوزجانی بوده است (ص ۲۰ - ۲۱) .

طبقات الشعراء ابن المعتز :

ذکری از آن در لسان المیزان ۴ : ۲۱۱ .

|| نقل فقره‌ای از آن در لسان المیزان ۳ : ۱۷۳ - ۱۷۴



|| نقل فصلی از آن در مجالس المؤمنین^b ۱۰۸-۱۰۹، ایضاً^b ۲۱۳-۲۲۲.

طیب عرب:

از جمله اطباء عرب جاهلین زهیر بن جناب بوده است (کتاب المعمرین

(۲۵).

طجرشت:

گویا همان قریه نجریش حالیه است که در شمیران واقع است بلاشک نه «درشت» چنانکه سابق نوشته‌ام، چه قصران باظهر وجوه شمیرانات و لواسانات است. چه دو قصران بوده‌است یکی علیا و یکی سفلی. مقصود مؤلف اینجا از قصران بیرونی ظاهراً قصران سفلی است که شمیرانات باشد (رجوع به مرآة البلدان ج ۴ ص ۱۰)؛ و درشت را گویا «دورست» می‌گفته‌اند کما فی روضات الجنات در ترجمه یکی از علمای معروف.

«اندک‌مایه ریح بروی [یعنی بر طغرلبک اولین سلجوقیه] مستولی شد بقصران بیرونی بدر ری بدیه طجرشت از جهت خنکی هوا نزول فرمود» (راحة الصدور f. 48^b).

طرائق الحقایق:

اسناد او در تاریخ حکماء یونان (در صفحات ۱۸۴، پیش و پس از ج ۱) یکی حبیب‌السیر است بنقل از تاریخ الحکماء [از آن شهر زوری؟ یا بیهقی؟] و دیگر زبدة الصحائف [گویا از نوفل نامی از اهالی شام از متأخرین] و دیگر ملل و نحل شهرستانی که بسیار بسیار از آن نقل میکند.

و یکی از ماخذ او در مقالات وادیان یعنی در ملل و نحل از نقطه نظر شیعه حدیقه الشیعه است [رجوع شود بعلاوه حبیب‌السیر و ملل و نحل بمقدمه ابن-

خلدون در فصل حکمت و فلسفه ، شاید از ابوسلیمان یا از ابوحنیفه اسمی برده باشد .

طرا بوزن :

[= جانیت باصطلاح ابن یبسی]^۱

طرار :

= جیب بر *Voleur à la tiro , pick pocket*

صریح فروع کافی است ۲: ۱۰۳ که طرار (بمعنی حقیقی آن) بمعنی مذکور است یعنی جیب بر ، مثلاً از جمله: عن ابی عبدالله لیس علی الذی یسلب قطع و لیس علی الذی یطرّ الدراهم من ثوب الرجل قطع - عن ابی عبدالله ع قال اتی امیر المؤمنین ع بطرار قد طر دراهم من کتم رجل قال فقال ان کان قد طر من قمیصه الاعلی لم اقطعه وان کان قد طر من قمیصه الداخل قطعته [الی غیر ذلك من نظایر هذا الحدیث].

طراز :

بقول برجنایدر ج ۱ ص ۲۲۸ واقع بوده است در عین همین موضعی که الان اولیا *Aulie Ata ta* حالیه واقع است یعنی بر لب رودخانه تالاس مابین سیحون (در مغرب) و ورود چو *Chu* (در مشرق) در شمال سلسله جبال موسوم در نقشه به جبال الکساندر و بمسافت بسیار در مغرب دریاچه ایسی کول .

طرفه بغداد :

«از اوانیهای زرین و سیمین ... و طرایفهای بغدادی» (مجله مهر شماره ۱۱

سال ۲ ص ۱۱۷۰ نقلاً از گردیزی ص ۸۳).

۱- ملخص و منقح یادداشتهای مربوط به ورقات طرا بوزن را مرحوم قزوینی در یادداشتهای جلد سوم تاریخ جهانگشای (ص ۴۸۸ ح و ۴۹۰-۴۹۱) ذیل طرا بوزن و جانیت آورده است لذا از درج آنها در اینجا خودداری شد . (ا.ا.)

طرق:

کذا فی جمیع النسخ موضعی یا شهری بوده است در خراسان شاید نزدیک مرو و ابیورد f. 74^b، رجوع کنید به چهارمقاله ولی مشکل این همان طرق یا تروق باشد، والله اعلم.

طرقی:

(جمع شود موارد استعمال این کلمه در ذهبی و ابن حجر)، طریقہ [ظ = شارلانی، ثقلب، «آواتوریه» بودن].

شرح حال سهروردی منقولا عن نزہة الارواح در ثلاث رسائل او ص ۹۲.
«ابوالدنیا الاشج المغربی کذاب طرقی کان بعد الثلثمائه و ادعی السماع من علی بن ابی طالب رضی الله عنه» (لشان المیزان ۶: ۳۶۷)

طرقی (تاج الدین):

یمینی، ج ۱: ۲۵۳، ۲۷۵، ۲۹۴، ج ۲: ۱۹۲، ۲۰۰، ۳۰۶.

طرم:

در تجارب الامم ج ۱: ۲۷۵، ج ۲: ۳۱، ۳۲، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۶۷، ۲۱۹.

رجوع نیز به قلعه شمیران (شمیران) ۱: ۲۷۵، ۲: ۳۱، ۱۸۰.

طریثیت:

معرب ترشیز است (جامع التواریخ جلد محتوی بر اسمعیلیه^b f. 8 S.P. 1364) و كذلك گویا در یاقوت، ولی در نزہة القلوب ترشیز و طریثیت را دو تا شمرده است و دوبار در یک فصل عنوان کرده است، مثل قرطبه و «کردو» ی عباس افندی.

طریحی [شیخ -]:

صاحب مجمع البحرین وفات او ۱۰۸۵ (مستدرک ۳: ۳۸۹)

۱- مقصود جهانگشای جوینی است. (ا.ا.)

طشت و خایه [علم-] :

وصاف، ص ۳۴۵، ۳۴۶.

طغان و تگین و الب :

از القاب نوعیه ، مختاری :

در آن هزیمت هایل بیکد گر گویان

که از طغان و تگین آه و زالب صد وای

و در اینجا الب را الب بتحریرك استعمال کرده است شاید ضروره .

* * *

|| اسماء اجناس اند نه اعلام و گویا بترکی بمعنی سرهنکک یا سردار یا امیر
یا شاهزاده و نحو ذلك است . لامعی جرجانی در خطاب به ملکشاه بن الب ارسالان :

لعبتانی لشکر تو آوردند از روم اسیر

زلفشان همچون بنفشه رویشان چون یاسمین

جامه رومی فروشده بدانگی هرینال

پرده گرجی فروشد صد بنانی هر تکین

(مف ۱ : ۴۹۹)

غضایری در قصیده شکریه معروف خود گوید :

دو چا کردند ملک را ز جمله رهیان

چنین هزار هزار دگر طغان وینال

بنام تیغ یمانی یکی و دیگر جود

فناهی مسال و درامن و قبله اقبال

(مف ۱ : ۳۶۹)

فرخی گوید :

همه خانان و تکیشان و سواران دلیر ...

(Or 3246, f. 93b)

طغان قهستانی :

رجوع به طوغان .

طغاجار نوین :

در وصف در حدود ۶۷۸ ببعد (وصف ۲۰۷) و چون در جامع برزین ... گوید که جای سبتای را بطوغاجار یا جای طوغاجار را بسبتای دادند تقریباً عصر سبتای و طوغاجار (اگر طوغار جامع همین طوغاجار و صاف باشد) معلوم خواهد شد .

طغایرک :

= عبدالرحمن طغایرک .

طغرل :

نام یکی از مرغان شکاری است ، مجیر بیلقانی گوید :

(راحة الصدور S. P. 1314, f. 125 b)

خسروا عدل توجائی است که در خطه ملک

طغرل و باز به دراج و کبوتر گیرند

طغرل بک :

«سلطان طغرل بک [را] به شهری وفات رسید و تربتش آنجا برجایست ...

سلطان طغرل بن ارسلان [آخرین سلجوقیان] به شهری در تربت سلطان طغرل

بک مدفونست. » (مجملة التواریخ A.F.P. 62, f. 304 b)

طفل عرفت الدرمن درمانه :

که دو نفر دیگر از جمله صاحب ترهة الجلیس ۲: ۴۰۳ استقبال او را کرده اند

پیدا شود از کیست ؟

طلا:

گویا (بل قطعاً) ابتدا بمعنی مطلق اندود «وطلی - بعربی» بوده و سپس بکثرت استعمال در یکی از افراد اندود تخصص یافته و بمعنی زرمحلول که بر روی پارچه یا کاغذ یا پرده نقاشی یا چینی و نحو ذلك می‌مالیده‌اند «وطلی میکرده‌اند» استعمال می‌شده، و باین معنی مرحله دوم است این بیت معزی قطعاً در خزانیه معروف خود که مطلع آنرا دولت‌شاه نیز ۵۸ ذکر کرده:

زرآب نگر کرده طلی بر رخ آبی

بیجاده ناسفته نگر در شکم نار

و كذلك بیت مشهور سعدی:

وجود مردم دانا بسان زر طلاست که قیاساً بکتابت بیت معزی آنرا نیز «طلی» بایاء باید نوشت ظاهراً و قطعاً در نسخ قدیمه گلستان لابد همین نحو یعنی «طلی» مکتوب بوده.

سپس طلا ازین مرحله دوم معنی مجازی منقول خود نیز تجاوز نموده بمعنی خود زر مطلقاً چه محلول و چه غیر محلول استعمال شده چنانکه اکنون هنوز در این مرحله است در ایام ما.

طلاطین:

بروسی بمعنی گوشت گوساله و اتساعاً در زبان تاتارهای روسیه بمعنی پوست گوساله (۵۲۸)۱.

طلاق نامه:

= هشته نامه (نفایس الفنون ۱: ۱۵۰).

۱- معلوم نیست که این شماره به کدام نسخه خطی است. (ا. ا.)